

تبیین شاخصه دینی در اندیشه حکومتی سعدی و طرطوشی؛ موردکاوی گلستان و سراج الملوک

فاضل عباس زاده*

تاریخ دریافت: ۹۸/۸/۱۰

شهرام دلشاد**

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۱۲

چکیده

آثار مختلفی در ادبیات فارسی و عربی پدید آمده‌اند که با رویکردی موعظه‌گونه، اقشار مختلف مردم را مورد مناصحه و ارشاد قرار داده و سعی در تقویت اخلاق و تحکیم مدنیت جامعه داشته‌اند. از جمله این اقشار سلاطین و شاهان هستند که نویسندگان این آثار، این گروه را مخاطب قرار داده و تلاش نموده‌اند جایگاه سلطان و شیوه‌هایی حکومتی وی را تشریح نمایند و در این میان به اصول دینی، سیاسی، و اخلاقی و مدیریتی و نظائر آن توجه داشته‌اند. سعدی در «گلستان» خود در بابی مخصوص به سیرت پادشاهان و در دیگر ابواب به طور گذرا، به اخلاق و محاسن و مساوی این گروه می‌پردازد و به نوعی بایدها و نبایدهای آن‌ها را ذکر می‌کند. طرطوشی نیز در «سراج الملوک» درباره سلاطین سخن رانده و اصول اخلاقی و سیاسی که باید ملک به آن آراسته باشد را بیان می‌دارد. این پژوهش در صدد است تا به شکلی ویژه، نقش شاخصه دینی را در اندیشه حکومتی سعدی و طرطوشی در سه محور جایگاه سلطان، شیوه حکومتی، و مفهوم زوال‌پذیری حکومت، مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژگان: شیوه حکومتی، دین، سیاست، ادبیات تعلیمی، ادبیات تطبیقی.

مقدمه

نگاه و نگره آدمیان و اندیشمندان و عوام و خواص به سلطان و فرمانروا، حاکم و شاه سرزمینشان و نحوه حکومت‌داری، یکسان نبوده و متأثر از آداب و فرهنگ و دین و دیگر مؤثرات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، متحول و گونه‌گون بوده است. این نگره همچنان از مهم‌ترین نگره‌های بشری در ادوار مختلف تاریخ بوده است و بسیاری از رخداد‌های مهم تاریخ را چنین نگره‌های مخالف و موافقی تشکیل می‌دهند. علیه سلطان یا له او که انقلابات و تهاجم‌ها و کودتاهای تاریخی ناشی از این عقاید مخالف و مسالمت‌آمیز بوده است. از این رو همواره یکی از پرترافیک‌ترین بحث‌ها در میان اندیشمندان و عامه مردم پیرامون حاکم و سلطان و رهبران و فرمانروایان می‌چرخد. اینکه آن‌ها چه توقعاتی از حکام دارند و چگونه آن را ترسیم می‌کنند، تشکیل دهنده مدنیت و چهارچوب سیاسی هر کشور است.

آن‌ها برای نقد سلطان مطابق با شاخصه‌های گوناگونی عمل می‌کنند؛ یکی از شاخصه‌های مهم سنجش شاهان و شیوه حکومت‌داری عامل دینی است. در میان حکومت‌های اسلامی نگاه به حاکم از جهت اصول اخلاقی و مدیریتی تا حدودی یکسان بوده اما از جهت اصول دینی به دو گونه متفاوت برزو کرده است. در یک نگاه حاکم را شخصیتی ضرورتاً دینی قلمداد نموده و مشروعیت را لازمه اصلی حاکم دانسته‌اند که دین مبین اسلام نیز چنین حاکمی را پیرو نظام مطلقه ولی فقیه مورد مقبول می‌داند. با این حال در جنب چنین حاکمی، تاریخ پرتحول ممالک اسلامی از آغاز تا کنون شاهانی به خود دیده است که دارای خصیصه دینی نبوده و چندان پای‌بند به عقاید دینی و اسلامی به مملکت داری نمی‌پرداختند. پیرو چنین اتفاقی، نگره‌ای دیگر در جامعه اسلامی شکل می‌گیرد که کاردانی و کیاست و مقبولیت را مهم‌ترین ویژگی سلطان دانسته‌اند و به نوعی اصول مدیریتی یک حاکم را بر اصول دینی ترجیح می‌داند و صفت مشروعیت و آسمانی بودن و یا به طور کلی دینی بودن حکام را جزو صفات فرعی حاکم دانسته‌اند، حال آنکه در نگره اول اصول دینی بر دیگر اصول مرجح و برتر بود. با مطالعه آثار اندیشمندان و سخنوران ممالک اسلامی می‌توان بر جلوه‌ها و منادیان این گونه تفکرها مختلف دست یافت. سعدی و طرطوشی از نویسندگان و سخنوران بنام

ادبیات فارسی و عربی یکی در شیراز و دیگری در اندلس، در باب سلطان و اخلاق و سیرت شاهان و باید و نبایدهای شان سخنانی گهربار دارند. سعدی در کتاب «گلستان» در باب اول مربوط به سیرت پادشان حکایاتی جالب و خواندنی بازگو می‌کند و الگوی فکری و ساختمان اندیشگانی تقریباً منظمی را شکل می‌دهد که نگره او را درباره سلطان و شیوه حکومت‌داری تشکیل می‌دهد. با مرور این فصل از کتاب می‌توان به اندیشه نویسنده درباره شاهان و نسخه‌ای که او درباره آن‌ها می‌پیچد، دست یافت. طرطوشی نیز در کتاب «سراج الملوک» تلاش کرده آراء و اندیشه‌های خود را درباره این طبقه مهم جامعه پی‌ریزی کند تا چراغی فروزان برای شاهان باشد. این پژوهش با پیروی از مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی تلاش دارد تا در سه محور مختلف به نقش شاخصه دینی در اندیشه حکومتی سعدی و طرطوشی بپردازد تا جوابی برای سؤالات زیر بیابد:

- میزان بهره‌گیری طرطوشی و سعدی از شاخصه دینی چگونه است؟
- چه زمینه‌ها و مناسباتی در شکل‌گیری این شاخصه دخیل است؟
- اشتراکات و اختلافات سعدی در قیاس با کاربرد این مؤلفه چیست؟

پیشینه پژوهش

در باب آداب حکومت‌داری در «گلستان» و «سراج الملوک» پژوهش‌های معدودی صورت گرفته است. از جمله این پژوهش‌ها درباره «گلستان»، مقاله (۱۳۸۷) «اندیشه سیاسی و حکومتی در بوستان و گلستان» تحریرشده توسط بیژن ظهیری ناو و عمران پاک‌مهر. نویسندگان در این مقاله به اوضاع سیاسی و حکومتی عصر سعدی پرداخته است و اندیشه سعدی را درباره حاکمیت بیان داشته و به برخی اصول سعدی نظیر عدالت محوری و مقابله به ظلم پرداخته است. همچنین مقاله (۱۳۸۹)؛ «بررسی اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی سعدی»؛ از حسین صفری نژاد. نویسنده با اتکا بر آثار مهم سعدی، رویکرد طنز به اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی شاعر پرداخته است و دیدگاه سعدی درباره طبقات مختلف اجتماعی را مورد مطالعه قرار داده است. درباره کتاب طرطوشی تنها یک مقاله دیده شده به زبان عربی که مطالبی درباره اندیشه حکومتی او بیان داشته است. مقاله (۲۰۱۲) «قراءة فی کتاب «سراج الملوک» از بشری الشقوری»؛

نویسنده در این مقاله به طور کلی به رئوس آراء طرطوشی پرداخته و در این میان به اهمیت عامل دینی هم اشاره نموده است.

همچنین کتاب‌هایی که درباره سیاسیات و نوع حکومت در اسلام و شرق و غیره نگاشته شده است اشاراتی به کتاب «سراج الملوک» داشته‌اند و از آن کمک گرفته‌اند. اما پژوهش حاضر با اتخاذ موضوعی جزئی صرفاً به شاخصه دینی در اندیشه حکومتی سعدی و طرطوشی در سه محور جدید پرداخته و از این حیث پژوهشی جدید و راهی برای شناخت اندیشه‌های حکوتی اندیشمندان دو سرزمین متفاوت می‌باشد و زمینه‌های اختلاف و اشتراک را مورد مباحثه قرار می‌دهد.

گلستان و سراج الملوک

«گلستان» یکی از آثار برجسته سعدی که نویسنده در آن به طرز شگرف اوضاع سیاسی و اجتماعی را در قالب حکایت بیان کرده است. «گلستان حاصل دریافت و برخورد‌های گوناگون مردی اندیشه‌ور است با دنیا و مسائل و دشواری‌های حیات انسان. نظرگاه وسیع و جهان‌بینی گسترده و شامل سعدی موجب آمده که بسیاری از سخنان او در این کتاب بر دل جهانیان از ملل و نحل مختلف اثر کند و او را نویسنده‌ای بشناسد که از دنیای آنان و زندگی آنان سخن می‌گوید» (یوسفی، ۱۳۸۷: ۳۷). «سعدی در نتیجه مسافرت به مناطق مختلف و آمیزش با اقوام و ملل گوناگون، اطلاعات فراوانی کسب کرد و از برکت هوش سرشار به بسیاری از نکات دقیق اجتماعی و روحیه و طرز فکر معاصران واقف گردید و چون ادیبی جامعه‌شناس با قلم توانای خود به ترسیم احوال مردم و به توصیف افکار و عقاید آنان پرداخت. در اکثر آثار منظوم و منثور سعدی، انعکاسی از یک اجتماع طبقاتی که ظالمان و مظلومان و ستمکران و ستمکشان در برابر هم قرار گرفته‌اند به چشم می‌خورد. سعدی با آنکه خود را پرورده نعمت بزرگان معرفی کرده و به علت نزدیکی با سلاطین و امرا مصلحت طبقاتی خود را در دفاع از حقوق آنان تشخیص داده است با این وصف در گلستان و بوستان و سایر آثار او کم و بیش مناظر دلخراش اجتماعی و مظالم حکمرانان و سالوس روحانی نمایان و دیگر مفاسد محیط به طرز جالبی نقاشی شده و مورد انتقاد قرار گرفته است. به طوری که اکثر گفته‌های انتقادی او

در این زمینه‌ها در حال حاضر نیز صادق است و این نشان می‌دهد که سازمان محیط اجتماعی ما از روزگار سعدی تا عصر حاضر چندان فرقی نکرده است» (راوندی، ۱۳۵۸: ۴۹۱). سعدی در باب اول کتاب به سیرت پادشاهان پرداخته و در آن به نقل حکایاتی درباره شاهان همت گمارده از این رو می‌توان اندیشه حکومتی سعدی را با استفاده از این باب از کتاب استنباط نمود. «سعدی در گلستان برای رسیدن به الگوی برتر حکومتی نگرشی اسوه‌گرا دارد و برای نشان دادن نمود عینی آن به امور دین و دنیا تأکید می‌ورزد» (کبوتری، ۱۳۹۶: ۲۷۵).

کتاب «سراج الملوک» از ابوبکر طرطوشی عالم و فقیه برجسته قرن پنجم است. او در طرطوشه یکی از شهرهای آباد سرزمین اندلس به دنیا آمد. او در مسجد جامع طرطوشی علوم ابتدایی را نزد عالم گرانقدر آن زمان *أبوالید الباجی* فرا گرفت. او به مناطق زیادی سفر کرد و سرزمین‌های شرق را دیدار کرد و حج نمود. او صاحب مؤلفات زیادی است که از برجسته‌ترین آن‌ها کتاب «سراج الملوک» است که درباره شاهان تألیف شده است. او این کتاب را در فسطاط، در عرض یک سال از سال ۵۱۵ تا ۵۱۶ تألیف نمود و به وزیر *مأمون البطائی* تقدیم نمود. او در این کتاب مانند دیگر کتاب‌هایی که در این باب کتاب نوشته‌اند از قبیل *غزالی* در کتاب «الذهب المسبوك فی نصیحة الملوک»، و *شیزی* در کتاب «المنهج السلوک فی سیاسة الملوک»، و *ابن طباطبا* در کتاب «الفخری فی الآداب السلطانية»، در حوزه سیاست و ادبیات تعلیمی و حکمی به قلم‌زنی کرد (سیال، بی تا: ۸۴). او در شصت و چهار باب مطالبی را درباره شاهان و آداب و آیین حکومت‌داری آن‌ها بیان نموده است.

«سراج الملوک» بیش‌تر جنبه تقریری و احکامی دارد اما «گلستان» بیش‌تر ادبی است. در «سراج» ابتدا نویسنده احکام و اصول مربوط به پادشاهان را تحریر نموده و سپس حکایاتی آن‌هم نه چندان در همه باب‌ها پیرامون مضمون باب مزبور ذکر می‌کند. «سراج» دقت بیش‌تر در بکارگیری منابع به کار می‌گیرد و مشخص می‌کند که مطالب از کیست اما سعدی معمولاً به شکلی مبهم بدون ارجاع حکایات را نقل می‌کند. سعدی در گزینش حکایات بر حسب تجارب شخصی که خود به عیان دیده گوی سبقت را از طرطوشی ربوده در حالی که امتیاز طرطوشی بیش‌تر در گردآوری بوده است. نظم و

تناسق اثر طرطوشی بیش از «گلستان» است. «شیخ سعدی در گلستان نه تنها از کسی شعر به عاریت نگرفته است بلکه حکایاتی هم نقل کرده، گویا همه ابتکار خود اوست و جای دیگر اثری از آن‌ها یافت نمی‌شود» (فروغی، ۱۳۹۰: ۱۵). این دو اثر ضمن اشتراکات زیادی که با هم دارند از نقاط اختلاف زیادی در سطح سبک و اندیشه برخوردارند.

تحلیل و بررسی

در این بخش از مقاله به تحلیل برخی از محورهای حکومتی از جانب این دو نویسنده و تبیین نقش شاخصه دینی در آن می‌پردازیم:

۱. جایگاه سلطان

سلطان، یکی از ارکان حکومت‌های سنتی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در «سیاستنامه» سلطان در رأس هرم سیاسی مورد توجه نگارندگان بوده است و در باب و ابواب مخصوصی درباره سیرت و اخلاق آن سخن گفته‌اند. آنچه در این مبحث اهمیت دارد میزان نگاه دینی در تعریف این رکن مهم سیاسی و حکومتی است از نگاه طرطوشی و سعدی است.

طرطوشی در بیان جایگاه سلطان جانب مبالغه و اغراق را گرفته و ملک را فراتر از مردم و وزرا و برتر از همه می‌داند و در مثال‌های که درباره رابطه ملک و رعیت می‌آورد ملک را فراتر و رعیت را فروتر می‌نهد. او ملک را به سان آشپز و رعیت را به سان خوراکی قلمداد کرده (طرطوشی، ۱۹۹۵: ۱۹۵) و در تمثیل رعیت و شاه به سان خانه او را همانند چراغ فروزان می‌داند (همان: ۱۹۹)، و در تمثیل بدن انسان او را به سان سر قلمداد کرده «الملک بمنزله رجل؛ فرأسه أنت، وقلبه وزیرک، ورجلاه رعیتک ویداه أعوانک وروحه عدلک، وما بقی جسد بلا روح» (همان: ۲۱۴) و در جاهای مختلف کتاب بر اهمیت ملک افزوده است. جایگاه والای سلطان از اندیشه طرطوشی از مشرب دینی نشأت می‌گیرد و همانگونه که در فرهنگ دینی، شاه یعنی خدا از برترین جایگاهها برخوردار است که طرطوشی با اقتباس از میراث دینی در تدوین اثر خود ملک را در جایگاه والا و شایسته‌ای قرار داده است.

همسان انگاری حاکم دنیوی و حکام الهی در ارائه احکام و قوانینی که طرطوشی وضع می‌کند قابل ملاحظه است. از جمله اینکه در وصف ملک، او را به گونه عالی وصف می‌کند. «فمنزلة السلطان من الرعية بمنزلة الروح من الجسد فإذا اصفرت الروح من الكدر سرت إلى الجوارح سليمة» (همان: ۱۹۸)، و پیروی از آن را از واجب‌الأمور قلمداد کرده است:

يا ملك طاعته في الوری
و حبه مفترض واجب
(طرطوشی، ۱۹۹۴: ۲۹۲)

سعدی بر خلاف طرطوشی، برای ملک ارج و منزلت فراتری قائل نیست. او هم مانند طرطوشی به ضرورت ملک ایمان دارد. ضرورت پادشاهی امری عقلی است که بسیاری از نویسندگان آن را لازمه زندگی بشر دانسته‌اند و ابن‌خلدون در مقدمه مشهور خود عدم وجود سلطان را سبب آشوب و نابودی عمران و آبادانی می‌داند (ابن‌خلدون، ۲۰۰، ج ۱: ۱۶۶). امام‌علی (ع) در کتاب گرانقدر خود سخنانی در باب اهمیت وجود سلطان ابراز دارد. او معتقد است «هر ملتی باید زمامدار داشته باشد، خواه خوب باشد یا بد» (خطبه ۴۰). سعدی نیز کاملاً طرفدار پادشاهی است (ماسه، ۱۳۶۴: ۱۶۷) و در این مضمون بیان می‌دارد:

مهتری در قبول فرمان است
ترک فرمان دلیل حرمان است
(سعدی، ۱۳۷۴: ۷۸)

این عقیده مورد تأیید طرطوشی نیز است و در آغاز باب هفتم کتاب بیان می‌دارد: «أعلموا - أرشدكم الله - أن في وجود السلطان في الأرض حكمة لله تعالى عظيمة، ونعمة على العباد جزيلة، لأن الله سبحانه جبل الخلق على حب الإنتصاف، وعدم الإنصاف ومثلهم بلاسلطان، مثل الحيتان في البحر، يزدرد الكبير الصغير، فمتى لم يكن لهم سلطان قاهر لم ينتظم لهم أمرٌ ولم يستقم لهم معاش، ولهذا قال بعض الحكماء: لو رفع السلطان من الأرض ما كان في أهل الأرض من حاجة» (طرطوشی، ۱۹۹۴: ۱۹۸).

اما همانطور که ملاحظه می‌شود طرطوشی بر خلاف سعدی قضیه ضرورت را با شاخصه دینی تفسیر نموده کما اینکه با رویکردی مبالغه‌گونه و اطناب‌آمیز، بر خلاف سعدی که به جای تصریح با اشاره و تلمیح به این قضیه اشاره می‌کند. همچنین سعدی

همانگونه که برای ملک ضرورت وجودی قائل است برای رعیت نیز چنین عقیده‌ای قائل است و ملک را هم‌تراز با رعیت می‌داند. آنجا که طرطوشی بیان می‌دارد ملک همچون چراغ و سر است و او را منشأ و رأس همه امور می‌داند، که اگر نباشد باقی ارکان خانه و بدن زایل می‌گردد سعدی در ضمن بیان مظلومی که یکی از حکام بر رعیت روا می‌دارد، آن را مورد نقد قرار داده و بیان می‌دارد:

بنی آدم اعضای یکدیگر است که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
(سعدی، ۱۳۹۱: ۴۰)

از این رو ضمن همسان‌انگاری میان ملک و دیگران و جمع آن‌ها در بنی آدم، از بین رفتن یک عضو را خلل در باقی اعضا می‌داند. حال از نظر طرطوشی فقط زایل شدن ملک به معنای زوال دیگر ارکان است و زوال رعیت و دیگران خللی در جایگاه سلطان ایجاد نمی‌کند. بنابراین سعدی ملک را از آن جایگاه والا آنگونه که در فرهنگ اسطوره‌ای آن را فره ایزدی و همال خداوند فرض نموده‌اند و خون او را با خون مردم متفاوت و برتر می‌دانستند و یا بر خلاف فرهنگ دینی که در آن سلطان جایگاهی ویژه و مقدس و رفیعی برخوردار است، جایگاه سلطان را تنزل داده است و در ضمن حکایتی مجزا - که داستان یکی از ملوک عجم را روایت می‌کند - سعدی رعیت را سبب قوت و تقویت شاهان می‌داند، بیان می‌دارد: «قومی که از دست تطاول او به جان آمده بودند و پریشان شده، بر ایشان گرد آمدند و تقویت کردند تا ملک از تصرف این‌ها به در رفت و بر آنان مقرر شد» (سعدی، ۱۳۹۱: ۳۸). در همین حکایت رعیت را لازمه اصلی پادشاهی می‌داند: «تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی، مگر سر پادشاهی نداری» (همان: ۳۸).

از این رو سعدی رعیت و مردم را یکی از ارکان اصلی قلمداد کرده که رکن دیگر، یعنی سلطان در جنب رعیت معنا و مفهوم می‌یابد و آن‌ها را ملازم هم دانسته که لازم و ملزوم همدیگراند و یکی را فراتر و دیگری را فروتر ننهاده است. اما طرطوشی سلطان را محور اصلی می‌داند که در پی صلاح و فساد او رعیت استوار و فاسد می‌گردد، و دیگر رعیت در این میان هیچ استقلال اخلاقی ندارند: «كما أن السلطان إذا صلح صلحت الرعيّة، وإذا فسد فسدوا، كذلك الوزراء، إذا فسدوا فسد الملك وإذا صلحوا صلح الملك»

(طرطوشی، ۱۹۹۴: ۲۹۴). در حقیقت طرطوشی مفهوم مشهور "الناس علی دین ملوکهم" را به مخاطب القا می‌کند در حالی که این عقیده در نزد سعدی مشاهده نمی‌گردد یا لأقل کم‌رنگ است.

جایگاه شاخصه دینی در معرفی و تدوین جایگاه سلطان در «سراج الملوک» به تصریح هویدا است. طرطوشی در بیان خصال و خصائص سلطان از آیات قرآن به ویژه آیاتی که در شأن حضرت محمد، نبی مکرم اسلام نازل شده کمک می‌گیرد، و این نشان از همسان‌انگاری پیامبر و اولیاء الله با پادشاهان و سلاطین دارد. او پیرو این قضیه سیاست را با دین می‌آمیزد و خواستار دینی بودن حاکم سیاسی کشور است. در حالی که سعدی نگاه واقع‌بینانه‌ای به حاکم دارد و کاردانی و اداره نیک امور را از برترین و ضروری‌ترین خصال شاه می‌داند و او را از قداست و ارزش معنوی بالا بی‌بهره می‌داند. از این رو طرطوشی در کتاب خود مدینه فاضله‌ای می‌سازد و ضمن تشریح وظایف و اخلاق شاهان، پادشاهی در ترسیم می‌کند که از بدی‌ها و ناپاکی‌ها به دور است و بایستی از آن دوری گزیند. طرطوشی در بیان حکایت‌های خود حتی الإمكان شاهی - به ویژه حکام ممالک اسلامی را - زشت جلوه نمی‌دهد و و ندرتاً حکایتی از ظلم و بی‌عدالتی و بی‌انصافی ملک از ملوک روایت نمی‌کند، بلکه بیش‌تر حکام روایت شده در کتاب او از ملوک نیک و پسندیده به شمار می‌آیند در حالی که سعدی از همه نوع ملوک حکایت دارد. گاهی از عدل /نوشیروان و از عدم ستمگری /اسکندر حکایت نقل می‌کند و در پاره‌ای از اوقات سخن از حرص ملک سبکتین و ظلم حلاج و بی‌تدبیری هارون الرشید سخن به میان می‌آورد و بیش‌تر شاهان در نزد او به ویژه حکام اسلامی از ویژگی‌های ناروایی چون ظلم و سستی در امر حکومت، بوالهوسی و غیره متصف‌اند. اما زمانی طرطوشی از بردباری سخن می‌گوید همه حکما از معاویه و منصور و مأمون و غیره در نزد او نمونه‌های اعلاهی حلم و بردباری‌اند (طرطوشی، ۱۳۹۴: ۳۱۰) و حکایتی از شاهی ناشکیب روایت نمی‌گردد. حتی آنقدر برای پادشاه ارزش و قداست بالایی برخوردار است که همسانی میان او و وزیر را امری نادرست و ناروا می‌داند: «إذا كان الوزير يساوي الملك في الرأي والهيبه والطاعة، فليصرعه الملك، فإن لم يفعل فيعلم أنه المصروع» (طرطوشی، ۱۹۹۴: ۲۹۲). در حالی که سعدی خرد بودن و کوچک بودن وزیر را نشانه خوبی تلقی

نمی‌کند و آن را شایسته اخلاق پادشاهان نمی‌داند که وزیرانی ترسو را در کنار خود نگاه دارد «هرمز را گفتند: وزیران پدر را چه خطا دیدی که بند فرمودی؟ گفت: خطایی معلوم نکردم، ولیکن دیدم که مهابت من در دل ایشان بیکران است و بر عهد من اعتماد کلی ندارند، ترسیدم از بیم گزند خویش آهنگ هلاک من کنند، پس قول حکما را کار بستم که گفته‌اند» (سعدی، ۱۳۹۰: ۳۹).

در نمونه‌ای دیگر در حکایت "ملکزاده کوتاه و حقیر" آنچه سرانجام باعث برتری او بر برادران و دستیابی به حکومت پدر می‌شود، درایت و عقل در در زمان صلح و شجاعت او در جنگ است (سعدی، ۱۳۹۱: ۳۳) نه اینکه اتصاف و اشتغال او به امور دینی و انجام واجبات و غیره. سعدی نه تنها در «گلستان» حکومت آسمانی که در آن حاکم خود را از جانب خدا بداند و امرا و وزا او به دلخواه و بر حسب حکم او انتخاب گردد را بر نمی‌تابد بلکه در ضمن حکایتی این عقیده را به استهزا می‌گیرد و این رویکرد را سبب ورود افراد ناکارآمد و بی‌تدبیر و لایق در عرصه حکمروایی می‌داند. او در حکایت *هارون الرشید* و *خُصیب*، زمانی که خلیفه، مصر را از دست حاکمی طاغی، کسی که دعوای خدایی می‌کرد، می‌ستاند، و او را به انسان ناکارآمدی به نام *خُصیب* می‌دهد از این انتخاب دلخوش نیست و آن را به باد انتقاد می‌گیرد:

«سیاهی بود نام او *خُصیب*، در غایت جهل، مُلک مصر به وی ارزانی داشت و گویند: عقل و درایت او تا به جایی بود که طایفه‌ای حراثت مصر شکایت آوردندش که پنبه کاشته بودیم باران بی وقت آن و تلف شد، گفت: پشم بایستی کاشتن:

بخت و دولت به کاردانی نیست	جز به تأیید آسمانی نیست
اوفتاده است در جهان بسیار	بی تمیز ارجمند و عاقل خوار
کیمیاگر به غصه مرده و رنج	ابله اندر خرابه یافته گنج»

(سعدی، ۱۳۹۱: ۶۱)

در حالی که *طرطوشی* در تدوین احکام سلطان مهر تأیید بر چنین قضیه می‌نهد: «طاعة الأئمة فرض علی الرعیة، كما أن طاعة السُّلطان مقرونة بطاعة الله، اتّقول الله بحقه، والسُّلطان بطاعته. من إجلال الله، إجلال السُّلطان، عادلا كان أو جائرا، الطاعة تؤلف شمل الدین وتنظم أمر المسلمین» (طرطوشی، ۱۹۹۴: ۲۴۴). اگر در این میان ماجرای *هارون* و

خصیب را بر اساس نگره طرطوشی بازنویسی کنیم، حراثت و زمین کاران مصر محکوم به تبعیت و فرمانبرداری از خصیب جاهل و ناکارآمد هستند.

البته طرطوشی در عین اینکه به دینی بودن حاکم توجه می‌نهد و آن را لازمه اصلی سلطان می‌داند، از نگاه او تعداد بسیار کمی از شاهان به این مهم دست یافته و از آنجایی که در معرض خطایا و لغزش‌ها است به بهشت راهی ندارد: «أعلم أن السلطان والجنة لا يجتمعان» (طرطوشی، ۱۹۹۴: ۱۹۶). و در جای دیگر هنگامی که آدمیان را به چند قسمت تقسیم می‌کند، شاهان را جزو کسانی که داند که از دنیا نصیبی دارند و از بهشت بی بهره‌اند (همان: ۱۹۶).

۲. شیوه حکومت‌داری

یکی از محورهایی که از اندیشه حکومتی یک نویسنده استنباط می‌گردد، شیوه حکومتی است که به آن اعتقاد دارد. در مجموع با دو نوع کلی حکومت سر و کار داریم: سلطنتی و جمهوری. حکومت الهی از دیگر انواع حکومت است که با توجه به شرایط ویژه خود به شکل‌های گوناگون سلطنتی و جمهوری و اشکال و انواع زیرین آن تقسیم می‌شود (آستین، ۱۳۷۴: ۱۰۱).

تفکری رایج در زمان طرطوشی و سعدی وجود داشت که هنوز هم با بازتابی کم‌تر در جریان است، و آن اینکه پادشاه از طرف خدا مأمور بر حکومت بر مردم است. البته این تفکر بیش‌تر ریشه در عقاید اهل تسنن در اطاعت بی‌قید و بند از اولی‌الأمر دارد (حقدار، ۱۳۸۲: ۳۷). بسیاری از شاهان نیز از این قضیه سوء استفاده نموده‌اند و در هنگام ظلم و نآبادانی و أخذ خراج‌ها هنگامت حق اعتراض به مردم نداده و قضیه نصب الهی را علم نموده و مخالفین را شورشگران علیه خلیفه و حاکم قلمداد می‌کردند و فعل آن‌ها را شرعاً حرام اعلام می‌کردند. این تئوری در فرهنگ دینی شیعه تا حدودی رنگ می‌بازد که نمونه بارز آن ایستادگی و دلاوی سالار شهیدان در مقابل مظالم یزید و دادخواهی مردم بود.

طرطوشی این ایده و تئوری سلطان از جانب خداست را تأیید می‌کند. اما همواره بر حقوق رعیت و اقامه عدل و دادگستری تأکید می‌کند و خواستار حکومتی الهی همراه با

عدل است. او به امتزاج میان دین و سیاست اعتقاد دارد و مشروعیت را شرط لازم حکومت می‌داند و بیان می‌دارد که «مثل الإسلام والسلطان والناس مثل الفسطاط والعمود والأوتاد، الفسطاط: الإسلام، والعمود: السلطان والأوتاد والناس، لا يصلح بعضهم إلا ببعض» (طرطوشی، ۱۹۹۴: ۲۵۲). از این رو با توجه به گفتار حاضر ارتباط میان اسلام و سلطان از نظر او بایسته و ضروری است. در ادامه همین مبحث با نقل قولی از یکی از شاهان مشهور و حکیم ساسانی، مضمون پیشین را تأکید می‌کند: «قال أردشير لإبنه، يا بنيّ إن الملك والدين أخوان، لا غنى لأحدهما عن الآخر، فالدين أسّ والملك حارس، ومن لم يكن له أسّ فهو مهدوم، فمن لم يكن له حارس، فضائع» (همان: ۲۵۲). در جای دیگری از کتاب فقهت را شرط لازم دیگر قلمداد می‌کند و به گونه‌ای به قضیه ولایت فقیه اعتقاد دارد: «لا ولاية حكم مع عدم فقه» (طرطوشی، ۱۹۹۴: ۲۵۴). از این رو او ولایت و زمامداری را خاص فقیه می‌داند.

در این نوع از حکومت که طرطوشی و بسیاری از اندیشمندان اسلامی داعیه دار آن بودند: «منبع قانون خداوند است که بر اساس حکمت، مصالح و شناختی که از ابعاد وجودی انسانی دارد تشریح می‌کند و حکومت امانتی در دست حاکمان به شمار می‌آید. در حکومت ایده‌آل دینی، حاکم باید دارای ملکه عصمت بوده از مدیریت و علم به قوانین برخوردار باشد تا جامعه را بر طبق قوانین الهی اداره کند. از آنجا که در تفکر اسلامی حکومت از اهمیت شایانی برخوردار است، در عصر غیبت- که جامعه از حضور امام معصوم محروم است- امر حکومت به اشخاصی واگذار شده که شباهت بیش‌تری به امام معصوم داشته باشند. و علاوه بر فقهت دارای ملکه تقوا و ورع باشند و توان مدیریت اداره جامعه را نیز داشته باشند» (www.hawzah.net).

در زمان سعدی و طرطوشی مباحث حکومتی به طرف جمهوریت نرفته است و در دیدگاه نظریه‌پردازان آن زمان نمی‌توان عقیده جمهوریت را به وضوح مشاهده نمود گرچه رگه‌هایی از این عقیده را می‌توان در ملاحظات سیاسی و اجتماعی نویسندگان دید. که از جمله آن‌ها سعدی و ابن طقطقی و ابن مقفع و دیگران هستند. ابن طقطقی در ضمن حکایتی اینچنین بیان می‌دارد: «لما فتح السلطان هولاکو بغداد فی سنة ستّ وخمسين وستمائة أمر أن يستفتی العلماء أیما أفضل: السلطان الکافر العادل أو السلطان

المسلم الجائر؟ ثم جمع العلماء بالمستصرية لذلك، فلما وقفا على الفتيا أحجموا على الجواب، وكان رضی الدین بن طاووس حاضراً هذا المجلس وكان مقدماً محترماً، فلما رأى احجامهم تناول الفتيا ووضع خطه فيها بتفضيل العادل الكافر على المسلم الجائر، فوضع الناس خطوطهم بعده» (ابن الطقطقي، ۱۹۹۰: ۱۷). این حکایت کوتاه عدم پای بندی به حاکم اسلامی را تحت هر شرایطی محکوم می گرداند و حاکم کافر عادل را بر مسلمان ظالم ترجیح می دهد. و سعدی نیز در حکایت خصیب و هارون الرشید به وضوح حکومت آسمانی ای که در آن انسان بدون هیچ رنج و کوششی به شاهی و حاکمیت می رسد را زیر سؤال می برد و به گونه ای حکومت سلطنتی را نفی می کند و تا اندازه ای به مفهوم امروزی جمهوریت نزدیک می گردد و به حاکم عادل هر چند غیر مسلمان ایمان دارد. اما باید این نکته مهم را در اندیشه سعدی اذعان کرد که او در «گلستان» خود برخلاف طرطوشی در پی ایجاد طرح حکومتی خاصی نبوده است و اتخاذ صریح یک اصل حکومتی واحد سلطنتی، الهی، جمهوری یا غیره بر اساس اندیشه های او نادرست است گرچه می توان به کلیت اندیشه او پی برد. او بیش تر در کسوت اندیشمندی با معارف و تجارب بالا و ارزشمند و خردمندی مصلحت اندیش، طرفدار حکومتی است که از بخشش و عدل و خیرخواهی و امنیت سرشار باشد و هیچ کس در آن طعم ظلم را نچشد و رعیت در آن از ارج و منزلت بالایی برخوردار باشد و شالوده فکری خود را در قالب حکایاتی که در هر زمانی می توان از آن تفسیرهای خاصی به دست آورد می ریزد. اما در مجموع نگاه او به حکومت نگاهی جمهوری خوا و دموکراسی است و در مجموعه ای از حکایت های خود چنین ایده ای را تقویت می کند کمانکه در حکایت پایانی باب سیرت پادشاهان، هنگامی که از اسکندر می پرسند چگونه دیار مشرق و مغرب را تصرف کردی از زبان اسکندر اینگونه پاسخ می گوید که «هر مملکتی را که گرفتم رعیتش را نیازدم و نام پادشاهان جز به نیکویی نبردم:

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد»

(سعدی، ۱۳۸۷: ۸۵)

این موضوع در نزد سعدی بر عدم نفی دیگران در هنگام حاکمیت و توجه بیش از اندازه به رعیت دارد که هر دو از رگه های عقیده جمهوریت در اندیشه سعدی است. او

همچنین در ضمن حکایت بیست دوم باب اول با طرح حکایتی مریضی شاه و درمان آن با زهره آدمی، شیوه استبدادی و حکومت ضحاک مسلکی را نفی می‌کند. شیوه‌ای که بسیار از نویسندگان آن دوران آن را قبول داشته و یا با این انکار صریح سعدی آن را نفی نمی‌کردند: «قاضی فتوا داد که خود یکی از آحاد رعیت ریختن سلامت نفس پادشاه را رواست... سلطان... گفت: هلاک من اولی‌تر که خون بی‌گناهی را ریختن» (سعدی، ۱۳۷۸: ۷۶).

در این حکایت پادشاه که سرانجام حاضر نمی‌شود مطابق گفته طبیبان و قاضی و مفتی عمل کند و خون انسانی را بی‌گناه بریزد تا زهره آن را بخورد و از مریضی برهد گواه بر ضدیت سعدی با روش استبدادی دارد. در این حکایت گوشه کنایه‌ای به فتواهای دینی نادرست که برخی مفتیان برای وصول به اهدافشان اعلام می‌کند دیده می‌شود و در نتیجه می‌توان گفت سعدی با حکومت دینی که در آن هر کار ناروا و نادرستی را با استفاده از شرع و با ابزاری دینی توجیه کنند محکوم می‌کند.

استنباط شیوه حکومتی طرطوشی و سعدی را از منظر دیگر می‌توان سنجید و آن استناداتی است که دو نویسنده از آن بهره می‌گیرند. طرطوشی در مبانی نظری خود به حکومت الهی و دینی اعتقاد دارد و دین را به عنوان محوری‌ترین عامل در ارائه دیدگاه‌های خود مطرح می‌کند. طرطوشی در استدلال‌های کلامی و استنادات و ارجاعاتی که به قرآن کریم و احادیث می‌دهد، داعیه چنین تفکری است. او هنگام طرح قضیه اطاعت از ملک از آیه «یا ایها الذین آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولی الأمر منکم» استناد می‌جوید و هنگام اثبات مفهوم مشورت از آیه «وشاورهم فی الأمر» و در موقع اثبات مفهوم عدالت و نیکی از آیه «إن الله یأمر بالعدل والإحسان وإیتاء القربی» را می‌آورد. از این رو مبنای فکری طرطوشی در بسیاری از مواقع از قرآن و احکام فقهی اتخاذ شده است. لیکن سعدی به حکومتی سلطنتی غیر استبدادی و عدالت‌گستر، که لزوماً دینی بودن و مشروعیت از ویژگی اساسی آن نمی‌باشد اعتقاد دارد از این رو استنادات خود به ندرت از آیات و احادیث بهره می‌گیرد. او در تدوین سیرت پادشاهان مبنا را تجارب حکومت‌های پیشین و استدلال‌های عقلی قرار می‌دهد و از آیات و احکام فقهی مدد نمی‌جوید. او درباره اثبات عدالت و عدم بنیاد ظلم بیان می‌دارد:

اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ
(سعدی، ۱۳۸۷: ۷۴)

با توجه به دو بیت بالا کاملاً مشهود است که سعدی شاهان را فرا می‌خواند تا برای عدم اقامه ظلم و برپایی داد و عدل کوچک‌ترین ظلمی بر رعیت روا ندارد زیرا ظلم کوچک او باعث می‌شود غلامان و زیر دست‌های او جرأت ظلم‌های بزرگ‌تر را بر مردم پیدا کنند، و هنگامی که شاه را به نیکرویی و خوش خلقی با رعیت فرا می‌خواند در حکایت اول نوشته از طاق ایوان فریدون را ذکر می‌کند و تلاش می‌کند با توجه به مضمون آن ابیات قضیه نیکرویی را اثبات کند. در مجموع طرطوشی در بسیاری از موارد احکام و تقریرات خود را با استفاده از احادیث و آیات اثبات می‌کند اما سعدی «هیچ مفهوم سیاسی را به مدد آیات قرآنی توجیه نمی‌کند» (میلانی، ۱۳۸۷: ۹۴). «او حکومت ظل الهی را بر نمی‌تابد چون تنها پایه مشروعیت را اراده مردم می‌دانست» (همان: ۹۵)؛ و در حکایات او آنچه بیش از همه اهمیت دارد نه شخص سلطان است نه ویژگی‌های حکومت داری از قبیل دین، علم، عقل و ذکاوت و شجاعت بلکه رعیت در صدر موضوعاتی و ارکان سیاسی اندیشه سعدی قرار دارد که به نوعی اندیشه او را به جمهوریت نزدیک می‌سازد. در حکایت جالب زیر، سعدی به گونه‌ای ظریف و به زبان آزاداندیشان رعیت را مهم‌تر از شاهان قرار داده و به آن‌ها کنایه می‌زند که شاهی و سلطنت آن‌ها بسته به رعیت است، پس باید همواره در احقاق حقوق آن کوشا باشد:

«سلطان را بگوی توقع خدمت از کسی دار که توقع نعمت از تو دارد، و دیگر به آن که ملوک از بهر پاس رعیت‌اند نه رعیت از بهر طاعت ملوک:

پادشاه پاسبان درویش است گرچه رامش بفر دولت اوست
گوسپند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست»
(سعدی، ۱۳۷۸: ۸۰)

حال آنکه در اندیشه طرطوشی این دین بود که با آیات قرآنی و احادیث و نقل و قول‌های مکرر از پیامبر و صحابه و حکایت‌هایی از خلفا و حکام اسلامی در صدر امور مملکتی از نگاه طرطوشی قرار داشت. با توجه به این تفاوت مبنایی و فکری روشن

می‌شود که شرایط فردی و اجتماعی و دینی طرطوشی در خلق چنین عقیده‌ای برای او مؤثر است. او که فردی فقیه و عالم دینی است که به احادیث و سنت احاطه کامل دارد و همواره در تبیین و تحکیم سخنان خود از آن‌ها مثال می‌آورد، و ارزیابی اخلاق پادشاهان از احکام و قوانین فقهی بهره می‌گیرد. حکومت را هرچند جائز و ظالم باشد، ظل‌الله می‌داند و خروج از فرمان آن را هرچند که در وقت ظلم نادرست می‌داند و رعیت را به فرمانبرداری از حاکم دعوت می‌کند. اما سعدی علی‌رغم تلمذ او در بغداد نزد غزالی و عشق به برخی حکام اسلامی و زندگی در ممالک اسلامی داعیه حکومت ظل‌الهی را مقبول نمی‌داند.

۳. مفهوم زوال‌پذیری حکومت

این مفهوم را می‌توان متأثر از عامل دینی در حکومت مطرح کرد. زیرا از نگاه دین حکومت دینی ماندگار و جاویدان است و مردم تحت هر شرایطی باید مدافع حریم سلطان باشند. سعدی زوال‌پذیری حکومت را امری ممکن و احتمالی می‌داند و خود سلطان را مسئول این کار می‌داند و مصداق ضرب‌المثل از ماست که بر ماست را اذعان می‌دارد. از نظر او شاه زمانی که ظلم روا دارد، بر نصیحت برزگان گوش فرا نهد و به مشورت با اعیان نپردازد، حقوق رعیت را تضییع گرداند، یا نادرستی‌های دیگر، لاجرم ملک او زایل می‌گردد و دیگر رعیت را بر فرمان‌پذیری از این شاه ظالم و ناشایسته ضروری نیست که حکایت ششم از باب سیرت پادشاهان مؤید این عقیده در نزد شیخ اجل می‌باشد:

«یکی از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده، تا جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند» (سعدی، ۱۳۸۷: ۶۳).

با توجه به حکایت مزبور که همانند آن موارد دیگری در «گلستان» دیده می‌شود، نویسنده اذعان دارد که در پی ظلم و تطاول‌های ملک بی‌دریغ رعیت عصیانگری آغاز نموده و او را از تحت فرمانروایی بیرون کشیده تا در نتیجه مملکت شاه از بین رفت. از

این رو می‌توان نتیجه گرفت که حاکم اگر به ظلم و جور بپردازد دیگر رعیت و وظیفه ندارد از او فرمانبرداری کرده و این وظیفه از او ساقط می‌گردد کما اینکه در جای دیگر می‌گوید: «یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی و لشکر به سختی داشتی، لاجرم دشمنی صعب روی نهاد، همه پشت بدادند» (سعدی، ۱۳۹۰: ۴۲). یا در حکایت دهم بیان می‌دارد: «بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی» (همان: ۶۶). او رعیت را مدار زوال و عدم زوال پذیری حکومت می‌داند، و هیچ ضرورتی نمی‌بیند که حکومت همواره باقی بماند به ویژه در زمان ظلم و بی‌تدبیری. از این رو او به حرکت جمعی توسط رعیت که سبب براندازی حکومت می‌گردد ایمان دارد و این موضوع با توجه به ارجحیت شیوه جمهوریت در اندیشه سعدی قابل تفسیر است.

طرطوشی با بیان جایگاه والا سلطان و دینی بودن آن و ضرورت وجود آن در جاهای مختلف به گونه‌ای زوال‌پذیری آن را دوست ندارد و بر این عقیده است که حکومت باید ظالم و عادل ادامه یابد و رعیت را با تدوین فرضیه‌هایی گوشزد می‌کند که خروج از فرمان حاکم اسلامی و عدم فرمانبرداری کاری نادرست و غیر منطقی است که ملک را جایگاه بسی شایسته است تا رعیت به آن دراز دستی نکند. آنگونه که می‌نویسد: «اعلم، أرشدك الله أن الزمان وعاءٌ لأهله، ورأس الوعاء أطيب من أسفله، كما أن رأس الجرّة أرقّ واصفی من أسفلها» (طرطوشی، ۱۹۹۴: ۲۲۰) و در جای دیگر به طور مستقیم رعیت را به فرمانبرداری در هنگام ظلم سلطان دعوت می‌کند: «إن الملوک الیوم، لیسوا کمن مضی من الملوک، فالرعیة أيضاً لیسوا کمن مضی من الرعیة، ولست بأن تدم أميرک، إذا نظرت آثار من مضی منهم بأولی من أن یذمک أميرک إذا نظر آثار من مضی من الرعیة، فإذا جاز علیک السلطان، فعلیک الصبر وعلیه الوزر» (طرطوشی، ۱۹۹۴: ۴۶۲).

او بر خلاف سعدی که رعیت را در جایگاه والایی قرار می‌دهد، و با این مفهوم به جمهوریت نزدیک می‌شود، سلطان را در جایگاه والایی قرار می‌دهد و رعیت را شایسته نمی‌داند که بر ملک توییح و دراز دستی کند و دست به شورش بردارد بلکه صبر را توصیه می‌کند حال آنکه سعدی در این خصوص - البته در «بوستان» - بیان می‌دارد:

نکن صبر بر عامل ظلم دوست چه از فربهی بایدش کند پوست

سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید
(سعدی، ۱۳۷۴: ۴۳)

البته ناگفته نماند که طرطوشی از آنجایی که با توجه به مدار بودن دین، سلطان را در جایگاه ویژه‌ای قرار داده و زوال‌پذیری آن را دوست ندارد و به رعیت توصیه می‌کند که در حفظ این امانت الهی کوشا باشد، در جای دیگر به سلاطین هشدار می‌دهد که از بغی و ستم و کینه‌توزی بپرهیزد زیرا سرانجام چنین فعلی زوال‌پذیری و انعدام است: «من طال عدوانه، زال سلطانه» (طرطوشی، ۱۹۹۴: ۴۹۵). همچنان که سستی و جهالت وزیران را عامل دیگر ویرانی تاج و تخت قلمداد می‌کند: «لا ثبات ملک مع تهاون و جهالة وزارة» (همان: ۲۵۴). از این حیث به عقیده سعدی نزدیک می‌شود گرچه آن صراحت و جرأت سعدی را در بیان این موضوع ندارد به گونه‌ای دوست ندارد سلطان را به چیزهای ناخوشایند بگوید و واقع‌نگری کند. سعدی با رویکرد واقع‌بینانه از تملق و چاپلوسی که بسیاری از مردم و اندیشمندان دوران به آن دامن می‌زند می‌پرهیزد و خود را مدیون به دین هیچ شاهی نمی‌بیند تا برای رعایت حال او مقام شاهی را بیش از اندازه برافرازد و آن را ظل الله توصیف کند که هیچ وقت از بین نمی‌رود.

نتیجه بحث

رهیافت‌های پژوهش حاضر را می‌توان در موارد زیر برشمرد:

- کتاب‌ها و نوشته‌هایی که در باب ادبیات تعلیمی و سیاستنامه‌ها، علی‌رغم اعتقاد عموم مبنی بر تکرار طوطی‌وار اندیشه‌ها و سخنان دیگران و تکرار متواتر یک ایده، از خط فکری و الگو مشخص و واحدی برخوردارند که نشان می‌دهند پدیدآورندگان آن فقط به رصد و جمع‌آوری حکایت‌ها و نوادر و امثال مشغول نبوده‌اند بلکه بر اساس اندیشه واحد و مستقری در اثر که انسجام فکری را به اثر می‌بخشد به جمع‌آوری و حکایت‌گویی می‌پرداختند. دو اندیشه تقریباً متفاوت در نزد سعدی و طرطوشی نشان از عدم وجود ساختمان فکری واحد در نزد پدیدآورندگان و اهمیت آراء این اندیشمندان دارد و نظریه پردازی این دو در باب حکومت و سیاست است.

- در شکل‌گیری اندیشه زمینه‌های مناسبی دخیل است. تأثیر عامل دینی در اندیشه طرطوشی با توجه به ساختار سیاسی اسلامی حکومتی در زمان نویسنده و با توجه به ویژگی‌های فردی نویسنده که خود از فقها و عالمان برجسته اسلام بود امری ممکن و احتمالی است حال آنکه شرایط اجتماعی و سیاسی زمانه سعدی و ویژگی‌های فردی نویسنده در اهتمام به خردورزی و تجربه‌اندروزی سبب شده تا نقش عامل دینی در اندیشه او کم‌رنگ باشد.

- طرطوشی در جای جای کتاب از آیات و احادیث و احکام فقی در تبیین اخلاق پادشاهان مایه می‌گیرد و این شرط را لازمه اساسی حاکم وقت می‌داند در حالی که سعدی از هیمنت و چیرگی این عنصر و شاخصه در باب سیرت پادشاهان می‌کاهد و آن را به سان عنصری فرعی در نظر می‌گیرد. از این رو سعدی بر خلاف طرطوشی سعی در تحکیم این موضوع با استناد به آن مراجع ندارد و از تجارب و حکمت و عقل کمک می‌گیرد.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

- ابن خلدون، عبدالرحمن. ۲۰۰۱م، مقدمه ابن خلدون، بیروت: دار الفکر.
- ابن طقطقی، محمد بن علی. ۲۰۰۰م، الفخری فی الآداب السلطانیة، بیروت: دار صادر.
- آستین، رنی. ۱۳۷۴ش، آشنایی با حکومت، ترجمه: لیلیا سازگار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حقدار، علی اصغر. ۱۳۸۲ش، قدرت سیاسی در اندیشه ایرانی، تهران: انتشارات کویر.
- راوندی، مرتضی. ۱۳۷۳ش، تاریخ تحولات اجتماعی، چاپ هفتم، تهران: نگاه.
- سعدی، مصلح الدین. ۱۳۹۱ش، گلستان، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: باران.
- سعدی، مصلح الدین. ۱۳۸۷ش، گلستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- سعدی، مصلح الدین. ۱۳۷۴ش، بوستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- السیال، جمال الدین. بی تا، ابی بکر الطروشی، العالم الزاهد الثائر، بی جا: بی نا.
- طرطوشی، ابوبکر. ۱۹۹۴م، سراج الملوک، قاهرة: دار المصریة اللبنانیة.
- ماسه، هانری. ۱۳۶۴ش، تحقیق درباره سعدی، ترجمه مهدی اردبیلی و غلامحسین یوسفی، تهران: توس.

مقالات

- صفری نژاد، حسین. ۱۳۸۹ش، «بررسی اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی سعدی»، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، شماره ۲۸، صص ۲۱۶-۲۳۹.
- میلانی، عباس. ۱۳۸۷ش، تجدد و تجدد ستیزی در ایران، چاپ ششم، تهران: نشر اختران.
- ظهیری ناو، بیژن و عمران پاک مهر. ۱۳۸۷ش، «اندیشه‌های حکومتی و سیاسی سعدی در بوستان و گلستان»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۸، صص ۹۹-۱۲۲.
- کبوتری، جواد. ۱۳۹۶ش، «بررسی تطبیقی سیاست مدن در گلستان سعدی و کلیله و دمنه عربی»، مجله مطالعات ادبیات تطبیقی جیرفت، سال دوازدهم، شماره ۴۶، صص ۲۷۵-۳۰۱.

Bibliography

The Holy Quran.

Nahj al-balaghah.

Ibn Khaldun, Abdul Rahman 2001, introduction by Ibn Khaldun, Beirut: Dar al-Fikr.

Ibn Taqtaqi, Muhammad ibn Ali 2000 AD, Pride in Sultanate Etiquette, Beirut: Dar Sader.

- Austin, Renny. 1995, Introduction to the Government, translated by Leila Sazegar, Tehran: University Publishing Center.
- Haqdar, Ali Asghar. 2003, Political Power in Iranian Thought, Tehran: Kavir Publications.
- Ravandi, Morteza 1994, History of Social Developments, Seventh Edition, Tehran: Negah.
- Saadi, Moslehuddin 2012, Golestan, edited by Mohammad Ali Foroughi, Tehran: Baran.
- Saadi, the reformer of religion. 2008, Golestan, edited by Gholam Hossein Yousefi, Tehran: Kharazmi.
- Saadi, Musleh al-Din 1995, Bustan Saadi, edited by Gholam Hossein Yousefi, Tehran: Kharazmi.
- Al-Sayal, Jamal al-Din. No date, Abi Bakr Al-Tartoushi, Al-Alam Al-Zahid Al-Thair, Bi Ja: Bi Na.
- Tartushi, Abu Bakr. 1994, Siraj al-Moluk, Cairo: Lebanese Egyptian Dar.
- Mase, Henry. 1985, Research on Saadi, translated by Mehdi Ardabili and Gholam Hossein Yousefi, Tehran: Toos.

Articles

- Safarinejad, Hussein 2010, "A Study of Saadi's Political and Social Thoughts", Quarterly Journal of Persian Literature, Islamic Azad University of Mashhad, No. 28, pp. 216-239.
- Milani, Abbas 2008, Modernity and Anti-Modernism in Iran, sixth edition, Tehran: Akhtaran Publishing.
- Zahiri Nav, Bijan and Imran Pak Mehr. 2008, "Saadi Government and Political Thoughts in Bustan and Golestan", Journal of Humanities, No. 58, pp. 122-99.
- Kabutari, Javad. 2017, "Comparative study of civil policy in Golestan Saadi and Kelileh and Demneh Arabic", Journal of Comparative Literature Studies of Jiroft, Volume 12, Number 46, pp. 275-301.

Comparative Literature Studies, Fifteenth Year, No. 58, Summer 2021; Pp. 403-424

Explaining the religious characteristic in Saadi and Tartushi's governmental thought; Case study of Golestan and Seraj Al-Moluk

Date of Received: November 1, 2019

Date of acceptance: February 1, 2019

Fazel Abbaszadeh

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Zanjan University.
fazil.abbaszade@gmail.com

Shahram Delshad

Lecturer in the Department of Arabic Language and Literature, University of Guilan. Sh.delshad@ymail.com

Corresponding author: Fazel Abbaszadeh

Abstract

Various works have appeared in Persian and Arabic literature that, with a preaching approach, have consulted and guided different segments of the people and tried to strengthen morality and consolidate the civilization of society. Among these groups are sultans and kings whose authors have addressed this group and tried to explain the position of the sultan and his methods of governing, including religious, political, moral, managerial and similar principles. Attention. In "Golestan", Saadi in a special chapter investigates the character of kings and in other chapters, briefly deals with the ethics, merits and equality of this group and mentions their do's and don'ts. Tartoushi also talks about sultans in "Seraj al-Moluk" and states the moral and political principles that the property should be adorned with. This study seeks to specifically examine the role of religious character in Saadi's governmental thought and Tartushi in the three axes of the sultan's position, governmental style, and the concept of government decay.

Keywords: government style, religion, politics, educational literature, comparative literature.